لوح عبدالرزاق

حضرت بهاءالله

نسخه اصل فارسی



### لوح عبد الرزاق – حضرت بهاءالله – اقتدارات و چند لوح ديگر ، صفحه ٤٣ - ٧٨

## ﴿ بسم اللّه الأقدس الأعظم الأعلی ﴾

مکتوب آنجناب بمنظر اکبر وارد و از قميص کلماتش نفحات حبّ مالک اسما و صفات متضوّع \* الحمد للّه که از فضل رحمن ببحر عرفان فائز شدی و اين فضل بسيار عظيم است چه که عارف شدی بمقاميکه اکثری از عباد از او محتجبند \* اليوم ملأ بيان که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مينمايند آنقدر عارف نشده‌اند که مقصود از ظهور نقطه بيان روح من فی الامکان فداه چه بوده \* اگر بگويند مقصود بيان توحيد و علوّ تفريد بوده کلّ شهدوا و يشهدون بأنّه لا إله إلّا هو \* از افق سمآء مشيّت رحمانی شمسی طالع نشد مگر آنکه علی هيئته أن لا إله إلّا هو تجلّی فرمود و از رضوان روحانی ربّانی نفحه ای ساطع نگشت مگر آنکه عرف توحيد از او در هبوب \* بلی آنچه در مقامات توحيد و علوّ تجريد ذکر فرموده‌اند مقصودی منظور بود لکن کل از مقصود محتجب در اينصورت باقی نمانده از برای آن نفوس مگر توحيد لفظی که کل بآن ناطقند \* قسم بسلطان يفعل ما يشآء که الفاظ در اين ظهور اعظم عاجزند از حمل معانی مکنونه که در قلم الهی مستور است نظر بمظاهر فرعونيّه من اهل بيان خرق حجبات الفاظ نشده تا چه رسد بظهور معانی اگر چه متبصّرين از هر کلمه ای از کلمات اين ظهور معانی ما لا نهايه ادراک نموده‌اند و لکن اين مخصوص بآن نفوس است و از دون ايشان مستور و بخاتم حفظ مختوم اگر استعداد مشاهده ميشد از برای کل ظاهر ميگشت آنچه اليوم از او محتجبند \* و اگر بگويند که مقصود از ظهور آن بوده که احکام ظاهره الهيّه را ما بين بريّه ثابت فرمايند جميع رسل باين خدمت مأمور و نزد أولوا البصر اين مقام يکی از مراتب ظهور قدر است \* اکثری از ناس بشأنی محتجبند که احتجاب ملل قبل از نظر محو شده بُغْضًا علی اللّه در هر حين باعتراضی جديد متمسّکند با اينکه کل ميدانند که باين ظهور اعظم ما نزّل فی البيان ثابت و ظاهر و محقّق شده و اسم اللّه مرتفع گشته و آثار اللّه در شرق و غرب انتشار يافته و بيان فارسی مخصوصا در اين ظهور امضا شده مع ذلک متّصلا نوشته و مينويسند که بيانرا نسخ نموده‌اند که شايد شبهه ای در قلوب القا شود و معبوديّت عجل محقّق گردد \* أی أهل بيان أقسمکم باللّه قدری إنصاف دهيد و بديده پاک و طاهر در بيانات الهی نظر نمائيد و بقلب مقدّس تفکّر کنيد منتهی رتبه بيانات که در بيان مذکور است بقول اهل آن مقام توحيد است و معرضين بالمرّه از اين مقام محتجب چه که هنوز بمقامی ارتقا ننموده‌اند که مظاهر حق را يکنفس و يکذات و احکامشانرا يک حکم مشاهده نمايند ديگر چه توقّع است از اين نفوس نفوسيکه خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مينمايند در امثال اين مقامات که يکی از مراتب توحيد است واقف و متحيّر و محتجب و ابداً شاعر نيستند که در چه حالتند \* هر نفسی لائق اصغآء کلمة اللّه نه و هر وجودی قابل آشاميدن زلال معانی که از عين مشيّت رحمانی در اين ظهور عزّ صمدانی جاری شده نه \* بلی اين امتياز که در الواح الهی ذکر شده مقصود مقامات ديگر بوده و بعد از نزول بيان و عرفان منبسط در آن نفسی آنقدر شاعر نباشد که اقلّا احکام الهی را واحد ملاحظه نمايد و اللّه عدم از برای آن وجود سزاوارتر است \* از اين گذشته بکدام عقل و درايت ظهور الهی و طلوع عزّ صمدانی معلّق بنسخ شريعت قبل است بسا از مظاهر الهيّه که آمده‌اند و تأييد احکام قبل فرموده‌اند و مجری داشته و ثابت نموده‌اند چه که حکم مظهر قبل بعينه حکم مظهر بعد است که از قبل نازل شده اليوم اگر نفسی فرق گذارد و مابين احکام الهی و مظاهر عزّ صمدانی فصل مشاهده نمايد از توحيد خارج بوده و خواهد بود \* بگو ای احولهای روزگار دو مبينيد و ناله مکنيد اگر قادر بر صعود سمآء معانی نيستيد اقلّا آنچه در بيان نازل شده ادراک نمائيد که ميفرمايد من نفس محمّد م و ما يظهر منّی ما ظهر منه و در مقامی ميفرمايند اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نبود هر آينه شريعت فرقان در اين ظهور نسخ نميشد نسخ و اثبات هر دو در مقرّ اقدس واحد بوده و خواهد بود لو کنتم تعرفون \* جميع امور معلّق است بمشيّت الهی و اراده آن سلطان حقيقی چه اگر در اين حين حکمی از سمآء مشيّت رحمن نازل شود و جميع عباد را بآن امر فرمايد و در آن بعد فسخ آن نازل گردد ليس لأحد أن يعترض عليه لأنّ المراد ما أراد ربّکم مالک يوم الميعاد \* در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنيد که بعضی آيات نازل و بآيه بعد نسخ حکم آيه قبل شده گويا مشرکين بيان قرآنهم نخوانده‌اند در اين مقام چه ميگويند که هنوز مابين عباد حکم آيه قبل جاری نشده بود و ثابت نگشته چگونه جايز بود که بِآيه ديگر نسخ شود؟ فو الّذی أنطقنی بالحقّ لا تجدون من هؤلاء إلّا کفرا و طغيانا و غفلة و ثبورا غفلتشان بمقامی رسيده که آنچه از قبل بآن موقن بودند و در کتاب اللّه منصوص بوده مثل ناسخ و منسوخ فرقان حال بهمان متمسّک شده و بر سلطان غيب و شهود اعتراض مينمايند \* إِنَّهُم أَهْمَج مِن هَمَجٍ رَعَاعٍ وَ أَغْفَل مِن کُلِّ غَافِلٍ وَ أَبْعَد مِن کُلِّ بَعِيدٍ وَ أَجْهَل مِن کُلِّ جَاهِلٍ ذَرُوْهُم يا قوم بأنفسهم ليخوضوا فی هويَهم و يلعبوا بما عندهم \* فو الّذی نفسی بيده که جميع کلمات بيان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکين نوحه مينمايد نظر باستحکام رياست خود ذکر بيان در لسان جاری و لکن بر منزلش وارد آورده‌اند آنچه را که هيچ ملّتی بمظاهر الهيّه وارد نياورده أُفٍّ لأهل البيان \* غايت فضل رؤساشان آنست که ظهوريکه بيان بشارة له نازل شده اين حکم محکم را انکار کرده‌اند و در حرم رحمانی که در کلّ کتب حرام بوده خيانت نموده‌اند و حرف ثالث مؤمن بمن يظهره اللّه را شهيد نموده و آنقدر بيشرمند که با اين افعال قبيحه منکره اعتراض باين ظهور نموده که هنوز حکم بيان ثابت نشده ظهور جائز نه \* ملاحظه کنيد چقدر ناس را حمير فرض گرفته‌اند بفعل ناسخ جميع احکام محکمه و آيات متقنه بيانند و بقول مينويسند لا تأکل البَصَل و لا تشرب الدُّخَّان و بمقرّيکه صد هزار شريعت بامر او محقّق شده و جاری گشته اعتراض نموده و کافر شده‌اند و چه قدر بی بصيرتند اين خلق که گوش بمزخرفات آن نفوس داده و ميدهند و معاذيری که اعظم از عصيآنست از آن نفوس شنيده و پذيرفته‌اند \* فو اللّه اگر نظر کور شود بهتر از آنست که بآن اشارات ناظر گردد و افئده معدوم شود بهتر از آنست که بآن حجبات محتجب ماند \* و ديگر غافل از آنند که در دبستان علم الهی نفوسی ظاهر شده‌اند که باستنشاق حقّ را از باطل تميز دهند و بنظر اهل منظر اکبر را از اصحاب سقر بشناسند و بعنايت رحمن بما نزّل فی البيان عارف شده‌اند عليهم رحمة اللّه و برکاته و بدائع فضله و ألطافه \* مخصوص از قلم اعلی احکام اللّه نازل که اين ظهور متعرّض اينگونه امور نشود و بر جمال اقدس تعبی وارد نگردد چنآنچه ميفرمايند هر نفسی سؤالی دارد و يا آيات ميخواهد حال سؤال نمايد تا نازل گردد که مباد العياذ باللّه سؤالی شود که سبب حزن آن جمال قدم گردد و مخصوص ميفرمايند هو الّذی ينطق فی کلّ شیء بأنّی أنا اللّه لا إله إلّا أنا لئلّا يبقی لأحد من اعتراض و جميع اين تأکيدات نظر بآن بوده که عالم بوده‌اند اهل بيان بچه امور متمسّک ميشوند \* جوهر فؤاديکه بغايتی لطيف و رقيق است که جميع من فی البيان را وصيّت فرموده‌اند ابدا بين يدی تکلّم ننمايند بحرفی که رائحه هموم از او استشمام شود ملاحظه کنيد اهل بيان چه مقدار ضرّ وارد آورده‌اند مع آنکه در اين ظهور اموری ظاهر که از اوّل ابداع تا حين نشده و آياتی نازل که شبه آن اصغا نگشته و آنچه از بحر اعظم سؤال نموده‌اند جوابهای شافی کافی شنيده‌اند و اکثری از نفوس آنچه طلبيده‌اند بآن فائز شده‌اند مگر اموری که ضرّ و قبح آن از نظر سائلين و طالبين مستور بوده لذا اجابت نشده و عوض آن مقامات و مراتبی عنايت شده که اگر يکی از ان مشهود گردد کلّ اهل عالم منصعق شوند \* باری ورقآء الهی را در هر عالمی لحنی و بر هر فننی از افنان نغمه‌ايست که غير اللّه احدی بتمامه ادراک ننموده و نخواهد نمود \* نفسی نيست که از آن ملحدين سؤال نمايد که در اين مدّت کجا بوده‌اند؟ ايّاميکه اين غلام الهی مابين اعدا بانتشار آثار اللّه و ارتفاع ذکرش مشغول بود رؤسای بيان از خوف جان مستور و با نسوان معاشر بودند قاتلهم اللّه و چون امر اللّه ظاهر شد بيرون آمده احکاميکه کلّ بيان باو محقّق و منوط بوده از ميان برداشته‌اند چنآنچه ديده و شنيده‌ايد \* در ظهور تسع که منصوص در بيآنست چه ميگويند؟ جناب سيّاح عليه بهآء اللّه موجودند و اين ايّام تلقاء وجه بوده مذکور نمودند که در آخر ايّام حضرت اعلی روح ما سويه فداه باو بشارت فرموده‌اند که بلقآء مقصود خواهی رسيد و تفصيل بشارت نقطه اولی را باين ظهور اعظم بمشرک باللّه نوشته مع ذلک متنبّه نشده‌اند \* سيّد محمّد مراد و يحيی مريد آنچه او القا کند او مينويسد از جمله تازه از ناحيه کذبه قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از سنهء تسع تسع بعد از ظهور من يظهر است در مستغاث \* حال ملاحظه نمائيد چه مقدار از صراط صدق و انصاف بعيد مانده‌اند فو اللّه اگر زبان لال شود بهتر از ذکر چنين کلماتست \* از اين نفوس عجب نيست چه که جز کذب و جعل و افترا از ايشان شنيده نشده و لکن عجبست از اهل بيان که باين حرفهای مزخرف گوش داده و ميدهند افّ لهم و لحيآئهم و لوفآئهم \* شعورشان بمقامی رسيده که تازه در اين ايّام يک خبيث مثل خوديرا باين اسم اعظم ناميده‌اند و بعد نوشته‌اند که اگر آيات منزله در بيان مخصوص اين اسم باشد فلان هم باين اسم ناميده شده - لعنهم اللّه - فسوف يرجعهم اللّه إلی مقرّهم فی الهاوية و لا يجدنّ لأنفسهم من حميم \* قل يا ملأ البيان اتّقوا الرّحمن و لا ترتکبوا ما لا ارتکبه فرعون و هامان و لا نمرود و لا شدّاد قد بعثنی اللّه و أرسلنی إليکم بآيات بيّنات و أصدّق ما بين أيديکم من کتب اللّه و صحآئفه و ما نزّل فی البيان و قد شهد لنفسی ربّکم العزيز المنّان \* خافوا عن اللّه ثمّ انصفوا فی أمره ظهور اللّه خير لکم إن کنتم تعلمون \* عجبست از نفوسيکه از اين ظهور محتجبند و مع ذلک خجل نيستند و بملل ديگر اعتراض مينمايند سبحان ربّک السّبحان عمّا هم يقولون \* بلی ظهور قبلم خبر فرموده از آنچه واقع شده ملاحظه در شأن نفوسی نمائيد که مع اين آيات بديعه و ظهورات الهيّه و شیء ونات احديّه که عالمرا احاطه فرموده و مع شهادت حضرت اعلی که در جميع بيان اخذ عهد نموده و بشارت فرموده بقاصدين کعبه مقصود اظهار مينمايند که برو و فلان و فلانرا ببين عجب است از امثال اين نفوس الدّهر أنزلنی أنزلنی حتّی يقال ما يقال \* و از جميع اين مراتب گذشته ذکر کلمات کاذبهء مجعوله مشرک باللّه را در مقابل آيات عزّ الهی و بيّنات قدس صمدانی مينمايند بعينه مثل آنست که کسی بگويد روائح ورديّه رضوان الهيّه را استشمام نمودی حال روائح جيفه منتنه خبيثه را هم استنشاق نما \* و بعضی بر آنند که بعد از اين ظهور اعظم نبايد آن نفس مشرک بکلمات مجعوله ناطق شود بعينه اين قول مثل آنست که کسی بگويد با وجود حق نبايد غير او مذکور باشد و با ظهور عدل نبايد ظلم مشهود گردد و يا عند هبوب نفحه ورد گلزار رحمانی روائح منتنه استشمام شود و اين اعتراضاتيست که محتجبين هيچ ملّتی بامثال آن احتجاج ننموده‌اند \* بگو ای گمگشتگان وادی غفلت لسانتان باين کلمه مقرّ است که کان اللّه و لم يکن معه من شیء و الآن يکون بمثل ما قد کان مع آنکه جميع موجودات مشاهده ميشوند و موجودند مع وجود کل شهادت ميدهی که حقّ بوده و خواهد بود و غير او نبوده و نيست \* حال بهمين شهادت در اين ظهور و ما يتعلّق به شهادت ده و جميع را در رتبه او فانی و معدوم و مفقود مشاهده کن و اين مقام مخصوص اولو الابصار و اولو الانظار بوده و خواهد بود \* فتفکّروا يا أهل البيان که شايد طنين ذباب را با آيات ربّ الارباب فرق گذاريد و تميز دهيد \* قسم بمحبوب آفاق که کلمات معترضين تلقآء کلمه اوّليّه معدوم صرف بوده و خواهد بود \* آيا ظهور قبل نفرموده که آيات هر نفسی در رتبه او مشاهده شده و خواهد شد؟ عجبست که سالها بيان خوانده‌اند و بحرفی از آن فائز نگشته‌اند بعينه مثل اهل فرقان بل لا مثل لهؤلاء \* مشرکين قبل در احيانی که معارضه با خاتم انبيا نمودند به اين کلمات تشبّث نجسته چه که احدی نگفته چرا لسان شعرا کليل نشد که در مقابل آيات اشعار گفته و در بيت آويخته‌اند؟ از جميع اين مراتب گذشته هر بصيری شهادت ميدهد که کلمات مجعوله آن نفوس ملحده در نزد کلمات يکی از خدّام باب سلطان ابداع معدوم و مفقود بوده و خواهد بود \* چه ذکر شود که ناس رضيع و غير بالغ مشاهده ميشوند و سبب شده‌اند که فيوضات نامتناهيه الهيّه از بريّه ممنوع شده و ابکار معانی در غرفات روحانی و خلف سرادق عصمت ربّانی مستور مانده چه که اين نفوس نامحرمند و بحرم قدس معانی راه نداشته و نخواهند داشت الّا من رجع و تاب بخضوع و اناب \* بگو ای اهل بيان اگر آيات عربيّه را ادراک نمی نمائيد در کلمات پارسيه حقّ و دونش ملاحظه کنيد که شايد خود را مستحقّ عذاب لانهايه ننمائيد و بانفس فانيه از طلعت باقيه محتجب نگرديد \* قسم بآفتاب افق ابهی که آنچه ذکر شده للّه بوده و خواهد بود و بآن مأمورم و الّا از ايمان اهل اکوان نفعی بسلطان امکان راجع نه قد جعل اللّه ذيلی مقدّسا عمّا عندهم إنّه لهو الغنيّ عمّا سويَه و المستغنی عمّا دونه قد نصبت راية لا إله إلّا هو بأمر من عنده و قد ارتفع خبآء مجد لا إله إلّا أنا بأمر من لدنه ليس لأحد مفرّ و لا مقرّ إلّا إليه \* ای اهل بها اين خمر بقا را بر ملا باسم محبوب ابهی بياشاميد رَغْمًا لِأَنْف الأعدآء بگذاريد اين هياکل جَعْليّه جُعَليّه را در خبائث اشارات کثيفهء منتنه خود مشغول شوند \* فو نفسی الحق مشام بقر را از اين عطر اطهر نصيبی نه و اين زلال بيمثال سلسال ذوالجلال قسمت اهل ضلال نبوده و نخواهد بود \* و هنوز اهل بيان تفکّر در اعتراضات ملل قبل در احيان ظهور ننموده‌اند مع آنکه الواح مبسوطه در اين مقام از قلم اعلی مسطور گشته کاش ملاحظه مينمودند و متنبّه ميشدند \* بعضی الواح پارسيّه در جواب بعضی احباب نازل و ارسال شد اگر چه حيف است کلمات اينظهور اعظم را نفوس محتجبه مشرکه مردوده ملاحظه نمايند و لکن نظر بتبليغ امر الهی لازم است اگر آنجناب ببعضی بنمايند بأسی نيست و لکن لا يمسّها إلّا المطهّرون \* خمر معانی اين ظهور است که از قبل برحيق مختوم ذکر شده در کلمات مستور است و بخاتم حفظ مختوم و جميع مشرکين ملاحظه مينمايند و ميخوانند و لکن قطره ای از آن فائز نشده‌اند \* بگو ای اهل بيان اقلّاً بيان فارسی را ملاحظه کنيد که شايد بمقرّيکه نقطه اولی جز نيستی بحت و فنای بات ذکر نفرموده جسارت ننمائيد \* امر حقّ بمقامی رسيده که جوهر ضلال که بهادی موسوم هادی ناس شده و باعراض کمر بسته \* اگر اهل بيان ببيانات يحيی و سيّد محمّد و هادی و اعرج و امثال اين نفوس ملاحظه کنند و در بيانات خدّام اين باب هم تفکّر نمايند فو اللّه ليجدنّ الحقّ و يضعنّ الباطل و لکن چه فائده که بصر غير طاهر و قلب محتجب است \* نفسی بهادی بگويد که اگر اقلّ من ذرّه درايت ميداشتی شهادت ميدادی که آنچه باسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمة للامر بوده قدری تفکّر در اوّل اين امور کن که شايد بآنچه از عيون مستور بوده فائز شوی و موقن گردی باينکه آن نفس از اوّل معدوم بوده مصالح و حکم الهيّه اقتضا نمود آنچه ظاهر شد و شهرت يافت \* از خدا ميطلبيم که اگر امثال آن نفوس مهتدی نشده‌اند حقّ جلّت عظمته از ساذج کلمه امريّه هياکل مقدّسه مبعوث فرمايد بشأنيکه جميع من فی العالمين را مفقود و معدوم شمرند و جز حقّ موجود و ناطق و متکلّم و قادر نبينند \* إنّه علی ما يشآء قدير \* إنشآءاللّه آنجناب از بدائع فضل ربّ الأرباب کاسر اصنام هوی و موقد نار هدی شوند فيا طوبی لک بما فزت بالمقام الأسنی و کان طرفک متوجّها الی الأفق الأعلی إنّه يختصّ مَن يشآء بفضل من عنده و إنّه لهو المقتدر علی ما يشآء و ربّ الآخرة و الأولی لا إله إلّا هو العليّ الأبهی \*

و أمّا ما سئلت فی فرق القآئم و القيّوم فاعلم بأنّ الفرق بين الاسمين ما يری بين الأعظم و العظيم \* و هذا ما بيّنه محبوبی من قبل و إنّا ذکرناه فی کتاب بديع \* و ما أراد بذلک إلّا أن يخبر النّاس بأنّ الّذی يظهر إنّه أعظم عمّا ظهر و هو القيّوم علی القآئم و هذا لهو الحقّ يشهد به لسان الرّحمن فی جبروت البيان اعرف ثمّ استغن به عن العالمين \* و إِذًا ينادی القآئم عن يمين العرش و يقول يا ملأ البيان تاللّه هذا لهو القيّوم قد جآئکم بسلطان مبين و هذا لهو الأعظم الّذی سجد لوجهه کلّ أعظم و عظيم \* و ما استعلی الاسم الأعظم إلّا لتعظيمه عند ظهورات سلطنته و ما غلب القيّوم إلّا لفنآئه فی ساحته کذلک کان الأمر و لکنّ النّاس هم محتجبون \* هل يعقّل اصرح ممّا نزّل فی البيان فی ذکر هذا الظّهور؟ مع ذلک فانظر ما فعل المشرکون \* قل يا قوم هذا لهو القيّوم قد وقع تحت أظفارکم إن لا ترحموه فارحموا أنفسکم تاللّه الحقّ هذا لجمال المعلوم و به ظهر ما هو المرقوم فی لوح مسطور إيّاکم أن تتمسّکوا بالموهوم الّذی کفر بلقآئه و آياته و کان من المشرکين فی کتاب کان بإصبع الحقّ مرقوما \* أيقن بأنّه ما أراد إلّا أعظميّة هذا الظّهور علی المذکور و المستور و استعلآء هذا الاسم علی کلّ الأسمآء و سلطانه علی من فی الأرض و السّمآء و عظمته و إقتداره علی الأشيآء \* و بظهوره شهدت الممکنات بأنّه هو الظّاهر فوق کلّ شیء و ببطونه شهدت الذّرّات بأنّه هو الباطن المقدّس عن کلّ شیء و يطلق عليه اسم الظّاهر لأنّه يری بأسمآئه و صفاته و يعرف بأنّه لا إله إلّا هو و يطلق عليه اسم الباطن لأنّه لا يوصف بوصف و لا يعرف بما ذکر لأنّ ما ذکر هو إحداثه فی عالم الذّکر فتعالی من أن يُعرف بالذّکر أو يُدرک بالفکر ظاهره نفس باطنه فی حين يسمّی باسمه الظّاهر يدعی باسمه الباطن و أنّه لا يعرف بالأفکار و لا يدرک بالأبصار علی ما هو عليه من علوّ علوّه و سموّ سموّه \* إنّه لبالمنظر الأعلی و الأفق الأبهی و يقول قد خسر الّذين کفروا بالّذی باسمه زيّنت الصّحيفة المکنونة و ظهرت طلعة الأحديّة و نصبت راية الرّبوبيّة و رفع خبآء الألوهيّة و تموّج بحر القدم و ظهر السّرّ المستسرّ المقنّع بالسّرّ الأعظم \* فو عمره إنّ البيان قد عجز عن بيانه و التّبيان عن عرفانه فتعالی هذا القيّوم الّذی به خرق الحجاب الموهوم و کشف المکتوم و فکّ الاناء المختوم \* فو نفسه الرّحمن إنّ البيان ينوح و يقول أی ربّ نزّلتنی لذکرک و ثنآئک و عرفان نفسک و الّذی کان قآئما بأمرک أَمَرَ العباد بأن لا يحتجبوا بی و بما خلق عن جمالک القيّوم \* و لکنّ القوم حرّفوا ما نزّل فيّ فی إثبات حقّک و اعلآء ذکرک و کفروا بک و بآياتک و جعلونی جنّة لأنفسهم و بها يعترضون عليک بعد إذ ما نزّلت کلمة إلّا و قد نزلت لاعلآء أمرک و إظهار سلطنتک و علوّ قدرک و سموّ مقامک فيا ليت ما نزّلت و ما ذکرت \* و عزّتک لو تجعلنی معدوما لأحسن عندی من أن أکون موجودا و يقرئنی عبادک الّذين قاموا علی ضرّک و أرادوا فی حقّک ما أرادوا \* أسئلک بقدرتک الّتی أحاطت الممکنات أن تخلّصنی من هؤلآء الفجّار لأحکی عن جمالک يا من بيدک ملکوت القدرة و جبروت الإختيار \* و لو ننزل من المقام الأسنی و الدّرّة الأولی و السّدرة المنتهی و الأفق الأبهی و نرجع البيان من علوّ التّبيان الی دنوّ الإمکان لنذکر الفرق بين الاسمين فی مقام الأعداد و لو أنّ جمالی المکنون فی نفسی يخاطبنی و يقول يا محبوبی لا ترتدّ البصر عن وجهی دع الذّکر و البيان و لا تشتغل بغيری \* أقول أی محبوبی قد أنزلنی أنزلنی قضآئک المثبت و قدرک المحتوم الی أن ظهرت فی قميص أهل الأکوان إذا ينبغی بأن اتکلّم بلسانهم و بما يرتقی إليه إدراکهم و عقولهم و لو نبدّل القميص من يقدر أن يتقرّب و إنّک لو تريد ما تأمرنی به أرفع يد المنع عن فمی استغفرک فی ذلک يا إلهی و محبوبی فارحم علی عبادک ثمّ أنزل عليهم ما يستطيع عرفانه أفئدتهم و عقولهم و إنّک أنت الغفور الرّحيم \* فاعلم بأنّ الفرق فی العدد أربعة عشر و هذا عدد البهآء إذا تحسب الهمزة ستّة لأنّ شکلها ستّة فی قاعدة الهندسّة و لو تقرء القآئم إِذًا تجد الفرق خمسة و هی الهآء فی البهآء و فی هذا المقام يستوی القيّوم علی عرش اسمه القآئم کما استوی الهآء علی الواو و فی مقام لو تحسب همزة القائم ستّة علی حساب الهندسة يصير الفرق تسعة و هو هذا الاسم أيضا و بهذه التّسعة أراد جلّ ذکره ظهور التّسع فی مقام \* هذا ما تری الفرق فی ظاهر الاسمين و إنّا اختصرنا البيان لک و إنّک لو تفکّر لتخرج عمّا ذکرناه لک و ألقيناه عليک ما تقرّ به عينک و عيون الموحّدين \* فو عمری إنّ هذا الفرق لآية عظمی للّذينهم طاروا الی سمآء البهآء و بما استدللنا لک فی الظّاهر يحقّق بأنّ المقصود فی الباطن قيّوميّة اسم القيّوم علی القآئم اعرف و کن من الحافظين \* و إنّا سترنا هذا الذّکر و غطّيناه عن أبصار من فی البيان إِذًا کشفناه لک لتکون من الشّاکرين و قل أن الحمد للّه ربّ العالمين \* ای عبد ناظر الی اللّه مختصری بلسان پارسی ذکر ميشود تا کلّ بريّه از فضل سلطان احديّه از اين عين جاريه لا شرقيّة و لا غربيّة و لا ذکريّة و لا وصفيّة و لا ظهوريّة و لا بروزيّة که لم يزل از ذائقه انفس مشرکه محفوظ بوده نصيب بردارند و فائز شوند \* بدان مقصود نقطه اولی از فرق قائم و قيّوم و اعظم و عظيم اعظميّت ظهور بعد بوده بر عظيم و قيوميّت ظهور آخر بر قائم و از فرق أعظم و عظيم در عدد ظهور تسع بوده چنآنچه بر هر بصيری واضح و نزد هر خبيری مبرهن است و اين اعظميّت و قيّوميّت در اين ظهور و ما يظهر من عنده جاری و ظاهر \* مثلا مقصود از قيّوم ظهور تسع بوده و او باسم بها ظاهر و حال آن اعظميّت که در ظاهر حروف ملاحظه ميشود در مقامی همزه بهاء ستّه و قائم يک حساب ميشود فکّر لتعرف و فی ذلک لآيات للعارفين \* ای سائل ناظر قسم بجمال محبوب که آنچه مقصود حضرت اعلی است در اين ظهور و در صحائف قدس از قلم قدم ثابت و مسطور مشکل است بتوان ذکر کرد و فی الحقيقه کشف قناع از وجه حوری معانی نمود \* روح القدس ميگويد که عظيم اگر خرق حجبات تسعه نمايد باعظم فائز شود و اين بيان روح القدسست و کان ربّه علی ما يقول شهيدا \* ليس هذا البيان منّا بل منه \* قل إيّاکم أن تعترضوا \* و اين تسعه را ايّام فرجه مابين ظهورين قرار فرموده‌اند تا کينوناتيکه از شمس عظيم متجلّی شده مستعد شوند از برای ظهور نيّر اعظم که در سنه تسع کل بآن موعود بوده‌اند \* مع ذلک مشاهده کنيد که اين ناس نسناس متشبّث بموهومی چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم و مليک غيب و شهود نموده‌اند \* اين نفوس ابدا از کوثر بيان رحمن نچشيده‌اند و حرفی از مقصود سلطان امکان فيما نزّل عليه ادراک ننموده‌اند ذرهم فی خوضهم و در اين فجر روحانی در هوای لطيف معانی طيران کن متوقّفين کلمه مالک يوم الدّين را اصغا ننموده‌اند و آن نفوسند از اهل قبور و هم فی النّار خالدون و النّار قبورهم لو هم يشعرون \*

و أمّا ما سئلت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غير از انبياء و اولياء آيا همين تعيّن و تشخّص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقيست يا زائل ميشود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حيات فی الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد ميشود از قبيل بيهوشی و مرض شديد شعور و ادراک از او زايل ميشود و موت که انعدام ترکيب و عناصر است چگونه ميشود که بعد او تشخّص و شعوری متصوّر شود با آنکه آلات بتمامها از هم پاشيده انتهی \* معلوم آنجناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقرّ است و اينکه در مريض ضعف مشاهده ميشود بواسطه اسباب مانعه بوده و الّا در اصل ضعف بروح راجع نه \* مثلا در سراج ملاحظه نمائيد مضیء و روشنست و لکن اگر حائلی مانع شود در اينصورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود مضیء بوده و لکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و همچنين مريض در حالت مرض ظهور قدرت و قوّت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن بقدرت و قوّت و غلبه ای ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطيفه طيّبه مقدّسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود \* مثلا اگر سراج در تحت فانوس حديد واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده \* در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائيد که در رتبه خود روشن و مضیء است و لکن نظر بسحاب حائله نور او ضعيف مشاهده ميشود \* و همين آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائيد و جميع اشيا را بدن او که جميع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضیء و لکن اين ماداميست که اسباب مانعه حائله منع ننمايد و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعيف مشاهده ميشود چنآنچه ايّاميکه غمام حائلست اگر چه ارض بنور شمس روشنست و لکن آن روشنی ضعيف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حدّ واحد بوده هم چنين است آفتاب نفوس که باسم روح مذکور شده و ميشود \* و همچنين ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائيد در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعيف که ابدا مشاهده نميشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نمايد ذرّه ای از ثمر و صورت آن نخواهد يافت و لکن بعد از خروج از شجر بطراز بديع و قوّت منيع ظاهر چنآنچه در اثمار ملاحظه ميشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطيف ميشود \* امثله متعدّده ذکر شد تا از هر مثالی بمقصودی مطّلع شويد و مطابق نمائيد بما سئلت عن اللّه ربّک و ربّ العالمين \* حقّ جلّ ذکره قادر است بآنکه جميع علوم لانهايه را در يکی از امثله مذکوره بين ناس ظاهر و مبيّن فرمايد \* باری بر هر مثلی يد قدرت مبسوط و بر هر کلمه ای يد حفظ گذاشته شده لا يعرفه احد الّا من اراد \* چون ختم اناء عطريّه بيد قدرتيّه شکسته شد رايحه آن استشمام ميشود الأمر بيد اللّه يعطی و يمنع يعمی و يبصر يفعل ما يشآء و يحکم ما يريد \* و اينکه سؤال از خلق شده بود \* بدآنکه لم يزل خلق بوده و لا يزال خواهد بود لا لأوّله بداية و لا لآخره نهاية اسم الخالق بنفسه يطلب المخلوق و کذلک اسم الّربّ يقتضی المربوب \* و اينکه در کلمات قبل ذکر شده کان إِلَهًا و لا مَأْلُوه و رَبًّا و لا مربوب و أمثال ذلک معنی آن در جميع احيان محقّق و اين همان کلمه‌ايست که ميفرمايد کان اللّه و لم يکن معه من شیء و يکون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری شهادت ميدهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود يعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر ميشود محدود است بحدودات امکانيّه و حقّ مقدّس از آن لم يزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لايزال خواهد بود مقدّس از کلّ ما سويَه \* مثلاً ملاحظه کن در حين ظهور مظهر کلّيه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امريّه تنطّق فرمايد عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم چنين خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حين قبض روح از کلّ ما يصدق عليه اسم شیء ميشود و اينست آن يوميکه ميفرمايد لِمَن الملک اليوم و نيست احدی مجيب لسان قدرت و عظمت ميفرمايد للّه الواحد القهّار لذا نفی وجود از کل ميشود چه که تحقّق وجود در رتبه اوّليّه بعد از تحقّق عرفآنست و قبل از آن بقای ذات قدم محقّق و فنای کلّ شیءٍ ثابت و قبل از تجلّی ظاهری بر کلّ شیء کان رَبًّا و لا مربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هيکل احديّه بر عرش رحمانيّه من أَقْبَلَ إليه فهو مربوب و مخلوق و معلوم \* ادراک اين مقامات منوط بعرفان عباد است بصير خبير لم يزل يشهد بأنّه موجود و غيره مفقود إله و لا مألوه معه و ربّ و لا مربوب عنده کان و لم يکن معه من شیءٍ و يکون بمثل ما قد کان \* قسم بنقطه اوّليّه که طلعة احديّه از احزان وارده و سدّ سبل باغوای انفس مشرکه از ذکر مقامات خفيّه مستوره عاليه مرتفعه ممنوع شده و بشأنی بلايا وارد که احدی جز حق محصی آن نه و ارض سِرّ سرّا در اضطراب و احدی بر آن مطّلع نه إلّا ربّک العزيز الوهّاب \* و زود است که از سِرّ بظهور آيد لا يعلم ذلک إلّا من عنده علم الکتاب \* و اينکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبيای قبل از آدم ابو البشر و سلاطين آن ازمنه در کتب تواريخ نيست \* عدم ذکر دليل بر عدم وجود نبوده و نيست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از اين گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحرير و رسوميکه حال مابين ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحرير نبود قِسم ديگر معمول بوده و اگر تفصيل ذکر شود بيان بطول انجامد \* ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائيد که در ابتدا اين السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و هم چنين اين قواعد معموله، بلسانی غير اين السن مذکوره تکلّم مينمودند و اختلاف السن در ارضيکه ببابل معروفست از بعد وقوع يافت لذا آن ارض ببابل ناميده شد ای تبلبل فيها اللّسان ای اختلفت و بعد لسان سريانی مابين ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بآن لسان نازل تا ايّاميکه خليل الرّحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لائح گشت آن حضرت حين عبور از نهر اردن تکلّم بلسانٍ و سمّی عبرانيّا چون در عبور خليل الرّحمن بأن تنطّق فرمود لذا عبرانی ناميده شد و کتب و صحف الهيّه بعد بلسان عبرانی نازل و مدّتی گذشت و بلسان عربی تبديل شد \* و أوّل من تکلّم به يعرب بن قحطان و اوّل من کتب بالعربيّة مرامر الطّائی و اوّل من قال الشّعر حمير بن سبا و بعد رسوم خطّيّه از قلمی بقلمی نقل شد تا آنکه باين قلم معروف رسيد \* حال ملاحظه نمائيد بعد از آدم چقدر لسان و بيان و قواعد خطّيّه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم \* مقصود از اين بيانات آنکه لم يزل حقّ در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سويه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احديّه و مطالع قدس باقيه در قرون لا اوّليّه مبعوث شده‌اند و خلق را بحق دعوت فرموده‌اند و لکن نظر باختلافات و تغيير احوال عالم بعضی اسمآء و اذکار باقی نمانده \* در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جميع غرق شده چه از کتب تواريخ و چه غيره و هم چنين انقلابات بسيار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته \* و از اين مراتب گذشته در کتب تواريخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملّتی از ملل مختلفه از عمر دنيا ذکری مذکور و وقايعی مسطور \* بعضی از هشت هزار سال تاريخ دارند و بعضی بيشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب جوک ديده باشد مطّلع ميشود که چه مقدار اختلاف مابين کتب است \* إنشآء اللّه بايد بمنظر اکبر ناظر شد و توجّه را از جميع اين اختلافات و اذکار برداشت \* اليوم حقائق مظاهر امريّه بطراز ابهی مزيّن و مشهودند و جميع اسمآء در اسم بديع ظاهر و جميع حقائق در حقيقتش مستور من آمن به فقد آمن باللّه و بمظاهر امره فی کلّ الاعصار و من أعرض عنه فقد کفر باللّه المقتدر العزيز المختار \* و اگر نفسی تفکّر نمايد در آنچه مذکور شد بمقصود فائز ميشود اگر چه باختصار نازل شده و لکن صد هزار تفصيل دَر او مستور و عند ربّک علم کلّ شیء فی لوح مسطور \*

نسئل اللّه أن يرزقک ما قدّر لأصفيآئه و يفتح علی وجه قلبک أبواب المعانی لتعرف من کلماته ما أراد و إنّه علی کلّ شیء قدير و الحمد للّه ربّ العالمين \*